گزارش برنامه صعود به قله علم کوه از مسیر حصارچال(۴و۸۴/۶/۳)

شرکت کنندگان در برنامه:

۱- بابک ضیاء (سرپرست)۲- مارال پناهي۳- وريا دايي چين۴- رضا معمارباشي

۵- اصغر نژادنجف۶- سعيد غفاري۷- عليرضا حاج‌اسماعيلي۸- سعيده نصيري

۹- آزاده ميرعابديني۱۰- علي اصلاني۱۱- منيره رفيعي۱۲- مريم عليخاني

۱۳- محمدحسين قاسمي‌نژاد۱۴- مسعود لباني۱۵- مرتضي گنجايي

اين برنامه با حضور ۱۵ نفر از دانشجويان دانشگاه صنعتي اميركبير بـه سرپرسـتي بابـک ضياء در روزهاي پنج‌شنبه و جمعه، ۳ و ۴ شهريورماه ۱۳۸۴ برگزار گرديد.
۱۱ نفر از اعضاي تيم روز پنج‌شنبه ساعت ۷:۴۰ صبح از مقابل درب شـمالي (رشـت) بـه‌وسيله مينی‌بوس دانشگاه به سمت شهرستان كلاردشت و از آنجـا بـه سـمت رودبـارک حركت كردند. بقيه افراد كه ۳ نفر بودند، قبل ار ورود به اتوبان كـرج سـوار مينـي‌بـوس شدند. تيم بعد از حدود پنج ساعت ماشين سواري در ساعت ۱۲:۴۵ به رودبارک رسـيد و نفر پانزدهم در آنجا به تيم ملحق شد.

در رودبارک يک قرارگاه فدراسيون كوهنـوردي وجـود دارد و بـراي همـاهنگي بيـشتر كوهنوردان خدماتي مانند وانت و اسكان و... را ارائه مي‌دهـد. بعـد از همـاهنگي بـا ايـن قرارگاه براي اسكان راننده مينی‌بوس و پرداخـت هزينـه حفاظـت از محـيط زيـست، در ساعت ۱۳ به‌وسيله يک وانت نيسان آبي‌رنگ به سمت تنگه گلو (انتهاي مسير ماشين‌رو و ابتداي مسير صعود) حركت كرديم. منطقه بسيار زيبا و دلفريب بود. رودخانـه‌اي پـرآب و خروشان از كنار جاده مي‌گذشت. كناره‌هاي جاده را بلنديهاي پرشيب و دره‌هـاي عميـق فراگرفته بود. پوشش گياهي سبز و فراوان منطقه آدمي را به هيجان مي‌آورد. درختـان در جاهايي كه فكر نمي‌كرديم، يعني بر صخره‌هايي با شيب بالاي ۸۰ درجه روييده بودند. بـا وجود تمامي اين زيباييها، خرابيهاي مسير ماشين‌رو حسابي استخوانهاي بچه‌ها را به حال مي‌آورد. شيب مسير هم تقريبا زياد بود. در يك قسمت از مسير ماشين ناچار بـه داخـل رودخانه رفت و از داخل آب گذشت. خلاصه بعد از گذشت يک ساعت و بيست دقيقـه در ساعت ۱۴:۲۰ به منطقه تنگه گلو رسيديم. رودخانه در نزديكي ما قرار داشت و از بالاي آن يک باريكه آب زلال مي‌آمد كه به نظر آب برفچالهايي بود كه از زير زمين رد مي‌شـد و در آن قسمت بيرون مي‌آمد. به دستور سرپرست مدت يک سـاعت بـراي خـوردن ناهـار و خواندن نماز و ساير كارها فرصت داده شد. با توجه به شخـصي بـودن تـداركات برنامـه، غذاهاي مختلف و خوشمزه بچه‌ها از كوله‌ها بيرون آمد و هر كسي مشغول خـوردن غـذا شد. بعضي از بچه‌ها قبل از خوردن غذا، به خواندن نماز مشغول شدند. بعضيها هم بـساط چاي را راه انداختند. ضمن اينكه يكي از بچه‌ها هم مشغول فيلمبرداري از بقيه بود. پس از

پايان يافتن غذا (در غير اينصورت بچه‌ها دست از خوردن برنمي‌داشتند) وسـايل جمـع و جور شد و همگي آماده راه افتادن شديم.

ساعت حدود ۱۵:۳۰ بود كه تيم شروع به حركت كرد. تيم ۱۵ نفره مـا بـا سـرعتي آرام و يكنواخت حركت مي‌كرد. بعضيها مشغول خواندن بودند؛ بعـضيها مـشغول گـوش دادن و بعضيها سكوت را برگزيده بودند. زيبايي مسير هم كه بر لذت كوهنوردي مـا مـي‌افـزود. مسير از كنار رودخانه‌اي پرآب و خروشان بالا مي‌رفت. در بستر رودخانه هنوز آثار بزرگي ار برفچالهاي زمستان سال قبل باقي مانده بود كه نشان از زمستانهايي پربرف مـي‌داد. در سراسر زمينها هم پوشش گياهي به صورت بوته‌هاي سبز و زيبا ديده مـي‌شـد. در طـول مسير با توجه به وضعيت خوب گروه و همچنين شيب كم مسير تنها يک بار بـه مـدت ۱۰ دقيقه وقت استراحت اعلام شد. پس از حدود يک ساعت و چهل و پنج دقيقه، كوهنوردي همراه با لذت فراوان، در ساعت ۱۷:۱۵ به منطقه زيباي حصارچال كه محل كمـپ و شـب-ماني ما نيز بود، رسيديم. در آنجا گله‌هاي بزرگ گوسـفندان بـه همـراه سـگهاي گلـه و چوپانان، بيش از همه چيز به چشم مي‌خورد. ضمن اينكه چند گروه كوهنوردي نيز قبل از ما كمپ خود را برپا كرده بودند.

منطقه حصارچال يک دشت تقريبا وسيع است كه اطراف آن را قله‌هاي بلند منطقه علـم-كوه از جمله قله‌هاي خرسان، منار و ... فراگرفته است. در دامنه‌هاي پرشيب بعضي از ايـن قله‌ها يخچالهاي دائمي زيبايي افزونتري به اين منطقه داده است؛ ضمن اينكه باعث پايين بودن دماي هوا در منطقه نيز مي‌شوند. همچنين آب ذوب شده از همين يخچالها باريكـه-هايي از آب جاري به‌وجود آورده بود كه از وسط اين دشت رد مي‌شدند يكي از آنهـا آبـي تقريبا زلال داشت و خيال ما را از بابت آب مورد نيازمان راحت مي‌كرد. بچه‌ها بعد از برپـا كردن چادرها مشغول مرتب كردن وسايل شدند؛ سـپس بـه دسـتور سرپرسـت جلـسه معارفه‌اي برقرار شد و در آن بچه‌ها به معرفي خود و گفتن سابقه كوهنوردي پرداختند. بـا توجه به شوخ طبعي بعضي از بچه‌ها جلسه همراه با خنديدن فراوان بود. سپس سرپرست با اعلام ساعت بيدارباش و حركت به سمت قله، بچه‌ها را به حال خود واگذار كـرد. ضـمن اينكه اعلام كرد كه در صورت خطاي هر يک از بچه‌ها، از آنها در انتهـاي برنامـه جريمـه دريافت خواهد كرد (و همين اتفاق هم افتاد).

پس از اين جلسه، هر كسي مشغول كاري شد. يكي مشغول بحثهاي مهم فلـسفي!، يكـي مشغول خوردن، يكي سري حركت به سمت يخچالها و عكاسـي، يكـي مـشغول درسـت كردن شام و ... . با تاريک شدن هوا تقريبا همگي داخل چادرها و مـشغول خـوردن شـام بودند. در حدود ساعت ۲۲ صداي آواز بچه‌ها فضا را پر كرد كه اين صدا تا سـاعت ۲۳:۱۵ دقيقه طول كشيد و شامل آهنگهاي مختلف از كلاسيک تـا پـاپ مـي‌شـد. پـس از ايـن آوازخواني، تقريبا همگي به خواب رفتند.

ساعت ۵ صبح سرپرست بيدار باش اعلام كرد و بچه‌ها مشغول جمع و جور كـردن كيـسه خوابها و آماده كردن صبحانه و سپس كوله‌هاي حمله شدند. ساعت ۶ صـبح تـيم آمـاده حركت به سمت قله بود. كليه بچه‌ها در تيم حمله حضور داشتند. حركت با عبور از دشـت و رسيدن به سراشيبي مسير صعود آغاز شد. وضع بچه‌ها خوب بود. هوا هـم عـالي بـود؛

آسماني صاف و نسيمي ملايم اما سرد. سرعت تيم آرام ولي يكنواخت بود. بـاز بعـضي از بچه‌ها مشغول خواندن بودند. مسير طوري بود كه مي‌بايست ابتدا به‌وسيله يـک يـال بـر روي خط الراس مي‌رفتيم و از آنجا به سمت قله حركت مي‌كرديم. در طي مسير چنـد بـار وقت استراحت اعلام شد. در مسير قله‌هاي اطراف چشم را نوازش مي‌دادند. پس از مدتي تيم بر روي يک گردنه رسيد كه در آنجا به دليل بد شدن حال يکـي از اعـضا، سرپرسـت دستور بازگشت وي به همراه يكي ديگر از بچه‌ها را داد. در ادامه تيم بـا سـرعتي تقريبـا بيشتر به سمت قله حركت كرد تا اينكه پس از سه و نيم ساعت كوهنوردي سبک تـيم در ساعت ۹:۳۰ صبح بر روي قله بود. بچه‌ها خوشحال از صعود و مست از زيباييهاي آنجا بـه شادماني و خواندن سرود و همچنين عكسبرداري و فيلمبرداري پرداختند. گفتنـي اسـت تيم ما به همراه يک تيم ديگر و همزمان با آنها به قله رسيد كه باعث شلوغي بيش از حـد قله شده بود. پس از استراحت حدود ۳۰ دقيقه‌اي تيم در ساعت ۱۰ صبح به سـمت كمـپ حركت كرد. مسير بازگشت متفاوت از مسير صعود و به صورت شن‌اسكي بود. تيم تقريبـا با سرعتي متوسط به سمت پايين حركت مي‌كرد و نكته خاصي در مـسير برگـشت نبـود. تنها اينكه در انتها تيم قسمتي از مسير را اشتباه رفت و مجبور به پـايين آمـدن از يـک گرده تقريبا پرشيب و شني شد. البته مشكل خاصي را براي تيم ايجاد نكرد.

تيم در ساعت ۱۲:۴۰ دقيقه در محل كمپ بود. به دستور سرپرست تا سـاعت ۱۴ بـه تـيم فرصت داده شد براي خوردن ناهار و جمع كردن چادرها و خلاصه آماده شدن براي حركت به سمت پايين. تيم بعد از خوردن ناهار و جمع كردن كمپ آماده حركت به سمت تنگه‌گلو شد و در ساعت ۱۴ حركت به سمت پايين آغاز شد. مسير هم كه همان مسير صعود بـود و زيباييهاي قبلي را داشت. با اين تفاوت كه اين بار ابرهايي در مسير قرار گرفته بودند كـه البته براي ما نقش مه را بازي مي‌كردند و زيبايي مسير را دوچندان كـرده بودنـد. سـاعت ۱۵:۱۵ دقيقه تيم به تنگه‌گلو رسيد و سوار وانت شد. وانت ساعت ۱۵:۳۰ از آنجا به حركت درآمد و در يک هواي باراني دل‌انگيز شروع به پايين رفتن كرد. بچه‌ها مشغول شـادماني كردن بعد از برنامه بودند. ضمن اينكه يک تيم ۴ نفره كه از سمت طالقان حركت كرده بود و به حصارچال آمده بود، ميهمان وانت ما بود. ساعت ۱۶:۴۵ وانت به رودبارک رسيد. مدت كوتاهي به بچه‌ها فرصت داده شد تا كارهاي ضروري! خـود را انجـام دهنـد. در قرارگـاه فدراسيون دفتري وجود داشت كه تيمهاي صعود كننده اسم گروه و اعـضا را در آن مـي-نوشتند. تيم ما نيز بعد از وارد كردن اسامي و جمع و جور شدن بچه‌ها در ساعت ۱۷:۱۵ به سمت تهران روانه شد. از جريمه‌هايي كه از بچه‌ها دريافت شد، براي تيم مقداري خوراكي و نوشيدني تهيه شد تا از گشنگي و تشنگي تلف نشوند!. با توجه بـه ترافيـک سـنگين، مينيبوس در ساعت ۲۴ به تهران رسيد و برنامه‌اي به يادماندني به انتهاي خود رسيد.

با اميد به آينده‌اي روشن و زيبا براي همه شما عزيزان

مرتضي گنجايي ساري

۸۴/۶/۱۱